

محمد علی مهמיד چشم بر جهان فرو بست!

همکاری علیرغم علاقه دو طرفه‌ای که بین او و زنده یاد منوچهر بهزادی شکل گرفته بود، تا پایان این دوره از انتشار "نامه مردم" ادامه نیافت. به کمک "صادق قطب زاده"، که سنگ بنای توده‌ای ستیزی را در جمهوری اسلامی بر زمین نهاد، کتابی در تلویزیون جمهوری اسلامی سرهمبندی شد و برای انتشار در اختیار برخی گروه‌های پراکنده مائونیست گذاشته شد، که در آن کارکنان بخش خبر تلویزیون عاملین نظام شاهنشاهی معرفی شده بودند. نام مهמיד رنج دیده و ستم کشیده از نظام شاهنشاهی دو این لیست جای گرفته بود. این پرونده سازی و فتنه انگیزی آن‌ها اندیشه‌هایی را در مهמיד تقویت کرد، که در مکتب احمد کسروی "آموخته بود. این دو عامل سبب شد، تا همکاری مستقیم محمد علی مهמיד با "نامه مردم" قطع شود و در آن سالهای پر جنب و جوش نیز فرصتی دوباره برای مرور گذشته‌ها، زدودن غبار کلدورت‌ها و نشردن دوباره دست‌ها باقی نماند. او که در همان نخستین هفته زود زنده یاد "جوانشیر" به ایران به همراه سیاوش کسرانی با جوانشیر دیدار کرده و گذشته را مرور کرده بود، پس از یک دوره همکاری با "نامه مردم"، تا یورش جمهوری اسلامی به حزب، با توده‌ای‌ها نشست و برخاست بی‌وقفه داشت، اما نه در دفتر حزب!

مروری بر زندگی محمد علی مهמיד

محمد علی مهמיד در سال ۱۳۴۹ کار ترجمه کتاب "آسیا و استیلیا باختر" را به پایان برد و منتشر ساخت. کتابی که در دو دهه ۴۰ و ۵۰ کمتر رزمنده آزادیخواه و میهن دوستی آنرا حداقل یکبار مطالعه نکرده بود.

در سالهای دهه پنجاه "تالیران"، اثر "تارله" را به زبانی شیوا ترجمه و منتشر ساخت. سپس طبع شعر خود را به قضاوت عمومی گذاشت و منظومه "خوس و رویاه" را که شامل بیش از ۳۰۰ بیت است سرود و چاپ کرد. پس از آن دفتر نخست "مثنوی زندگی" را انتشار داد.

مهמיד به زبان آذربایجانی و ادبیات و هنر آذری همانقدر تسلط داشت که به زبان فارسی. همین تسلط به زبان آذربایجانی به او امکان داد تا مجموعه اشعار "نبی خزری"، شاعر معروف آذربایجان سوسیالیستی را، به فارس برگرداند و خود نیز نقلی بر آن بیافزاید.

پس از پیروزی انقلاب، ابتدا برای حضور سیاسی در جامعه خیز برداشت، اما پس از دورانی کوتاه، بار دیگر به خلوت خویش پناه برد و کار نیمه تمام و ارزنده خود، روی پژوهشی در تاریخ دیپلماسی ایران را پی گرفت. تحقیقی که در سالهای پیش از انقلاب آنرا پی ریزی کرده و بسیاری از اسناد و مدارک آنرا جمع آوری کرده بود. این کتاب، که در نوع خود منحصر بفره است، بعنوان کتاب درسی دانشگاه‌ها برگزیده شد.

تاریخ مبم اتمی از دموکریست تا اینهایمر، تحت عنوان "گیتل بوی" را ترجمه کرد.

یورش به حزب توده ایران، برای او که بسیاری از رهبران سالمند حزب توده ایران را از نزدیکی می‌شناخت و در سالهای جنبش آذربایجان و سالهای جنبش ملی نفت با آنها آشنائی چهره به چهره داشت، آواری بود کمر شکن.

در سال ۱۳۶۳، مهמיד خسته و دل شکسته، با اکراه و انسردگی راهی مهاجرت شد. ابتدا به عراق رفت. در این نخستین منزلگاهی که به او تحمیل شده بود، هفت ماه در زندان دولت عراق بسر برد.

پس از رهائی از زندان عراق و رسیدن به انگلستان، در نامه‌ای به یکی از دوستانش چنین نوشت: برآستی که انسان چقدر پوست کلفت و پرتاقت است. من ۸۰ تا ۹۰ کیلومتر در مثلث مرزی ایران-عراق-ترکیه و در معرض مخاطره برخورد مرگبار با بارزانی‌ها و پاسداران، با ۹۰ و اندکی کیلو وزن و پاهای دردمند راه پیمودم. سرانجام وقتی با پاهای تاول زده، ناخن‌های در گوشت فرو رفته و گوشت و ناخن کنده شده پای چپم خاک ایران را ترک کردم، در همان نخستین لحظات ورود به خاک عراق چنان گریستم، که گویی کودکی خردسالم و از مادر جدا می‌شوم. در اردوگاه عراق شعر سرودم و با خود عهد کردم که زنده بمانم. به همان اردوگاهی منتقل شده بودم که در چند کیلومتری زندان "تقرت السلمان" معروف است. اردگاهی در بیابان سوخته زیر تابش بی رحم خورشید.

مهמיד در مهاجرت و غربت، بی‌کار نماند. او ۱۰ شماره مجله "دوست مردم" را که امتیاز آنرا در سال ۱۳۷۷ گرفته بود منتشر کرد و این بازگشتی بود به گذشته‌ها و دوران جوانی. این نشریه به زبان‌های فارسی، فرانسوی، انگلیسی منتشر شد. نمایشنامه "جابلقا" و کتاب "پیر ارزش پویه" در پس توفان را نوشت. همچنین مجموعه‌ای از اشعار خود را با نام "آئینه‌ها، چشم‌ها، دلها و جهان" در لندن به چاپ رساند.

جلد نخست کتاب خاطرات مهמיד، تحت عنوان "در گذرگاه زمان، با آدم‌ها و اندیشه‌ها" در سال ۱۹۹۷ سرانجام به پایان رسید و چاپ شد. جلد دوم این خاطرات نیمه تمام ماند، زیرا "مرگ" فرصت نداد!

راه توده "ضمن ابراز تاسف عمیق خود به مناسبت درگذشت محمد علی مهמיד و ابراز مراتب تسلیت خود به خانواده وی و همه دوستان، آشنایان و اهل علم و ادب و هنر ایران، در آینده بخش‌هایی از خاطرات وی را منتشر خواهد کرد.

بنا به گزارش‌هایی که در اختیار ما قرار گرفته در آلمان و انگلستان مراسم یادبودی برای "محمد علی مهמיד" برپا شد. در شهر کلن آلمان، این مراسم، از جمله به همت آقای "مجید فلاح زاده"، نمایشنامه نویس و کارگردان تئاتر ایران، برپا شد. فلاح زاده خود نیز به جرم دگر اندیشی در مهاجرت بسر می‌برد!

"محمد علی مهמיד"، نویسنده، مترجم و پژوهشگری که از شهرت و جنجال فاصله می‌گرفت، در مهاجرت و در انگلستان چشم بر جهان فرو بست!

او میهن دوستی بود سرد و گرم روزگار چشیده و فراز و نشیب‌های زندگی را پشت سر گذاشته. در سال‌های اختناق شاهنشاهی، مونس و غمخوار نسل خشمگینی بود، که مبارزه را در به آتش و خون کشیدن خویش یافته بود. نسلی که تسلط حکومت کودتائی دربار، دوران رکود جنبش و ضرورت کار آهسته و پایه ریزی خیزش عمومی یعنی را نمی‌پذیرفت. در هر نشست و برخاستی که سعید سلطان‌پور و محمد علی مهמיד در آن حضور داشتند، بحث به همین نقطه گری می‌رسید: "خود سوزی سیاسی" و یا "حریق انقلابی"!

اگر ناصر یلفانی در جمع حضور داشت، سلطان‌پور را دعوت به آرامش می‌کرد و اگر سیاوش کسرانی بر صدر نشسته بود، هر دو به ملاحظه او کوتاه می‌آمدند، چرا که کسرانی "به سرخی آتش بود و به طعم دود"!

مهמיד در "هشترود" آذربایجان، از توابع تبریز چشم بر جهان گشوده بود. انقلاب اکتبر او را زیر و رو کرده بود. او نه تنها نوجوانی، بلکه همه عمر خود را با عشق به انقلاب اکتبر سپری کرد. شیرین‌ترین بخش خاطرات جوانی و نوجوانی او، مربوط به تلاش عمده و آزره پهلوی اول در آذربایجان ایران و در ستیز با "بلشویسم" بود. ساعت‌ها می‌توانست درباره این بخش از خاطرات خود در جمع صحبت کند و همه را مجنون! دورانی که به قول مهמיד "هر کس در خانه‌اش در دهات آذربایجان در گیسوان بزرگ چای می‌نوشید و یا "سماور بزرگ" در خانه داشت، "بلشویک" شناخته شده و جرمش به اداره تفتیش رضاشاهی راپورت می‌شد. آخوندها، بالای منبر می‌گفتند: "کمو" به زبان خدا شناس‌ها یعنی "خدا" و نیست" هم که دیگر تعریف ندارد، هر مکتب ندیده‌ای هم می‌داند یعنی چه؟ بنابراین "کمونیست" یعنی خدا شناس و قصاص منکر پروردگار هم که بر همه ما معلوم است!

ژاندارم‌ها و ماموران اداره تفتیش رضا شاهی هم می‌گفتند: "بلشوی" به زبان روسی، یعنی "بزرگ"، همه بلشویک‌ها هم که کمونیست و خدا شناسند، بنابراین هر کس که سماور بزرگ در خانه‌اش دارد و یا در لیوان بزرگ چای می‌نوشد، کمونیست است!

محمد علی مهמיד، در چنین فضائی بزرگ شد و زبان گشود و به انقلاب اکتبر عشق ورزید.

در جوانی به دانشکده افسری راه یافت. با برخی از کادرهای قدیمی، رهبران حزب توده ایران و رهبران فرقه دمکرات آذربایجان از این طریق آشنا شد. اطاعت کورکورانه را در همان دانشکده افسری برتیبید و زبان به اعتراض گشود. پس از مدتی دانشکده افسری را ترک کرد و به صفوف جنبش توده‌ای و کمونیستی ایران پیوست. بدلیل همین فعالیت‌ها، در سال آخر تحصیلی، از دانشکده حقوق اخراج شد. پس از مدتی نزدیکی به مکتب و اندیشه احمد کسروی، این مکتب را ترک کرده و همکاری نزدیک با مطبوعات حزب توده ایران را آغاز کرد. از ۱۳۲۳ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با روزنامه‌های رهبر، مردم، مردم آدینه، بشر، ایران، قیام ایران، سوگند و... همکاری فعال داشت. پس از شکست حکومت فرقه دمکرات در آذربایجان و تشدید پیگیری‌ها، در سال ۱۳۳۷، بازداشت و در دادگاه نظامی محاکمه و محکوم شد. او به زعم دادگاه نظامی پهلوی دوم، نه تنها در دوران نوجوانی خویش، که مصادف با حکومت پهلوی اول بود، در لیوان بزرگ چای نوشیده و سماور بزرگ در خانه پدری‌اش داشت، بلکه در دوران پهلوی دوم از حکومت دمکرات‌ها در آذربایجان به دفاع برخاسته بود!

پس از آزادی از زندان، امتیاز روزنامه "دوست مردم" را گرفت و دوران جدیدی از فعالیت را آغاز کرد، اما بلافاصله این روزنامه توقیف شد. در سال ۱۳۳۲ و در پی کودتای ۲۸ مرداد بار دیگر دستگیر و زندانی شد. پس از تسلط حکومت کودتا بر اوضاع زندانیانی که اتهامات سنگین نداشتند، آزاد شدند. محمد علی مهמיד از زمره افراد این نسل از توده‌ای‌ها بود. نسلی که با کوله باری از شکست و تلخکامی زندان‌های کودتا را پشت سر گذاشت و قدم در جامعه‌ای گذاشت، که خود به زندانی بزرگ شبیه بود. توده‌ای‌ها و میهن دوستان آزاد شده بودند تا در زندان بزرگ شاهنشاهی زندگی کنند!

او در سالهای رکود جنبش انقلابی و یکه تازی دربار محمد رضا شاهی نیز به فعالیت‌های مطبوعاتی و قلمی خود ادامه داد و با برخی از مجلات و روزنامه‌های همکاری غیر مستقیم داشت. در سالهای آستانه انقلاب بهمین نیز، برای تلویزیون ایران، از مجلات و نشریات انگلیسی، فرانسوی، روسی، عربی و ترکی خبر و مقاله ترجمه می‌کرد.

پس از پیروزی انقلاب بهمین ۵۷ و آغاز مجدد فعالیت حزب توده ایران، همکاری خود را برای مدتی با "نامه مردم"، ارگان مرکزی حزب ادامه داد. این